

پیش درآمد

پیش درآمد

هندوستان با پیشینه‌ای کهن و تاریخی به درازای - حدوداً - ۴۱ قرن تعامل، تعایش و تعاطی فرهنگی و تمدنی با مسلمانان و پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام)، اهمیتی خاص و استراتژیک دارد. اگرچه بیشتر جمعیت - یک میلیارد و دویست ملیونی - این کشور را، هندوها تشکیل می‌دهند، اما واقعیت این است که بخشی از تاریخ درخشان تشیع و نقش ممتاز پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) در آفرینش فرهنگ و بنای تمدن فاخر اسلامی، در این سرزمین پهناور رقم خورده است.

میراث گران‌سنگی که بزرگان و دانشمندان مسلمان و پیرو اهل بیت (علیهم‌السلام) با تلاش و شایستگی خویش در ساحت‌های مختلف جامعه هند، از خود به یادگار گذاشتند - و امروز به‌رغم گذشت سالیانی دراز از آن و کوشش استعمارگران برای زدودن آن، در جای‌جای این سرزمین نشانه‌های فاخر آن می‌درخشد - همت والای فرهیختگان و اندیشمندان را برای پاسداری و قدرشناسی فرامی‌خواند. «جان نورمن هالیستر» درباره‌ی نقش پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام)

در معماری تمدن اسلامی درهند می‌گوید:

اثنی عشریه به‌نام مسلمان به هند آمدند و تاریخ، بیشتر، آن‌ها را به این نام می‌شناسد. این که معدودی از ایشان درهند به مقامات عالیه رسیدند، معلوم می‌دارد که درکل، تعدادشان بسیار زیاد بوده و به‌همین نسبت، سهم به‌سزایی در بهبود زندگی این سرزمین داشته‌اند. آرنولد چه خوب می‌گوید که سادات هند، از فرمان‌روایان، سرداران، ادبا، معلمان و اولیا، همه نقش مهمی در تاریخ تمدن اسلام ایفا کردند... این اولیا، فقها، شعرا، ادبا و نیز سربازان، لطافت و ظرافت طبع ایرانی را برای هندیان به ارمغان آوردند.^۱

با تحولات سیاسی پیش‌آمده در هندوستان - به ویژه پس از استقلال هند از انگلیس و سپس، تجزیه هند بزرگ و استقلال پاکستان و رسمی شدن زبان انگلیسی و هندی و نیز گسست فرهنگی نسل جدید هند با گذشته فخر و درخشان خود - بسیاری از آثار علمی مسلمانان از بین رفت و بخشی از آن‌ها هم در کتابخانه‌ها به فراموشی سپرده شد (و کتابخانه‌هایی همچون کتابخانه علامه مجاهد و زمان شناس، میرحامد حسین، که گنجینه‌ای بزرگ بود، تعطیل و به انباری از کتاب تبدیل شد). با این حال تردیدی نیست که به‌رغم همه تحولات و حوادث ناخواسته و سازمان‌یافته، اکنون بیشترین منابع مکتوب اسلامی را - حتی در مقایسه با کشورهای مسلمان - می‌توان در کتابخانه‌های شخصی و عمومی شبه‌قاره و به‌خصوص هند جست‌وجو کرد.

ما نیز با احساس مسئولیت دیدبانی، شناسایی، احیا و نگهداری از میراث بزرگ پیش‌قراولان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در جای‌جای کره خاکی، در این شماره از فصل‌نامه، تلاش فخرآوران اسلام ناب را در سرزمین هند، به‌طور مختصر طی یک مصاحبه و دو مقاله، به مخاطبان فرهیخته ارایه کرده‌ایم. همچنین درآینده‌ای نزدیک، ویژه‌نامه‌ای با موضوع «تشیع درهند» را به مخاطبان محترم تقدیم خواهیم کرد که در آن، ابعاد مختلف هجرت و حضور مبارک شیعیان و نیز ساحت‌های گوناگون وضعیت آنان را در این سرزمین، مورد کنکاش قرار خواهیم داد.

روابط اهل سنت شبه قاره با شیعه در حوزه سیاست و اندیشه

سید مهدی علیزاده موسوی*

چکیده

شبه قاره هند یکی از قطبهای جمعیتی و اندیشه‌ای جهان اسلام است. تنوع مذاهب مختلف فقهی و کلامی از ویژگی‌های دینی منطقه شبه قاره است؛ اما آنچه این منطقه به ویژه پاکستان را از سایر مناطق اسلامی جدا می‌کند، روش‌های خشونت آمیز و تکفیری مذاهب مختلف در برخورد با یکدیگر است. به همین سبب، این منطقه، هرچند جمعیت بسیاری از مسلمانان را در خود جای داده است، اما همواره یکی از ناامن‌ترین و بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان اسلام شمرده می‌شود. ریشه این ناآرامی‌ها و اختلافات نیز بیشتر مذهبی بوده است؛ جریان‌های افراطی و تند، به جای استدلال، حکمت و موعظه، به روشهای خشونت‌بار روی آورده‌اند و در این میان، شاید شیعه، مهم‌ترین قربانی این خشونت‌ها باشد.

* . استاد حوزه علمیه قم و پژوهشگر فرق و مذاهب اسلامی

تحقیق حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که در طول چند سده اخیر، تعاملات اهل سنت شبه قاره با شیعیان، در دو حوزه سیاست (حکومت) و اندیشه چگونه بوده است و آیا روش برخورد و تعامل تمامی مذاهب و جریانهای فکری اهل سنت با شیعیان به یک گونه است؟

از این رو «تاریخ ورود اسلام به شبه قاره» به عنوان مقدمه در نظر گرفته شده است؛ سپس نوع روابط حکومتهای مختلف در هند با شیعه و پس از آن، جریانها و نحلههای مختلف مذهبی اهل سنت شبه قاره و تعامل هریک با شیعیان، در حوزه اندیشه و عمل، مورد بررسی قرار گرفته است.^۱

روش تحقیق

بررسی دقیق و نظاممند تعامل میان اهل سنت و شیعه در هند، نیازمند روشی است که بتواند ابعاد و زوایای تحقیق را به خوبی نشان دهد. به همین سبب، این تحقیق براساس دو تقسیم بندی کلان تعریف شده است؛ تقسیم اول به رابطه حکومتهای شبه قاره با شیعه در ادوار مختلف تاریخی می پردازد. با عنایت به اینکه در چند سده گذشته، همواره حاکمیت با اندیشه سنی بوده است، روش تعامل این حکومتها با شیعه در هر دوره، اهمیت خاصی دارد. آنچه در این بحث اهمیت دارد، این واقعیت است که عامل تعیین کننده در این روابط، عنصر سنی بوده است؛ چه اینکه در طول تاریخ؛ قدرت در دست اهل سنت بوده است. در این تحقیق، سه دوره تاریخی برای تبیین تعاملات اهل سنت با شیعه در حوزه سیاست در نظر گرفته شده است:

۱. دوره امپراطوری مغول؛

۲. دوره افول مغول و استیلای استعمار انگلستان تا عصر استقلال؛

۳. دوره تجزیه هند و تشکیل کشور پاکستان.

البته در هر دوره نیز الگوهای رفتاری مختلفی را میتوان تشخیص داد؛ اما این تقسیم بندی

۱. البته برای تکمیل بحث باید وضعیت شیعه در شبه قاره را نیز بررسی کنیم؛ مقاله‌ای پیرامون این موضوع در همین شماره آمده است. بنابراین از بررسی مجدد آن در این تحقیق، خودداری شده است.

بر اساس تحولات بنیادین سیاسی در شبه قاره انجام شده است. از سوی دیگر، برای تبیین دقیق‌تر، تنوع اندیشه‌ها در تعامل با شیعه نیز باید مورد بررسی قرار گیرد؛ به این معنا که گاه تعامل را از منظر حکومت و قدرت بررسی می‌کنیم - که نگاه رسمی حکومتها به شیعه چگونه بوده است و چه سیاست‌هایی را در این تعامل اتخاذ کرده‌اند - و گاه تعامل از منظر اندیشمندان و در حوزه اندیشه بررسی می‌شود؛ یعنی اندیشمندان سنی چه تقابل‌ها و تعامل‌هایی را با شیعه داشته‌اند و سنخ و ماهیت این تقابل‌ها و تعامل‌ها چه بوده است؟ البته نباید این نکته را فراموش کرد که موضعگیری و اندیشه‌ورزی علمای اهل سنت، تابعی از سیاست‌های حاکمان است و در این عرصه، قدرت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در این بخش نیز مباحث در سه محور تنظیم شده‌اند:

۱. مکتب سلفی؛

۲. اهل حدیث؛

۳. مکتب بریله (بریلوی).

هر یک از این محورها نیز، خود دارای تقسیمات فکری خردتری هستند که در خلال مباحث بیان خواهند شد.

اسلام در شبه قاره هند

نخستین تماسهای مسلمانان با شبه قاره هند، در دوران خلیفه دوم آغاز شد و تا عصر عبدالملک مروان (حکومت: ۸۵ - ۸۶) حملات پراکنده‌ای به منطقه مکران و سند توسط مسلمانان صورت گرفت و مناطقی نیز تصرف شد. اما در هیچیک از این حملات، نتیجه قطعی حاصل نشد؛ تا اینکه در سال ۹۲ق به دستور حجاج بن یوسف ثقفی، سپاه بزرگی به فرماندهی محمد بن قاسم، شهرهای بزرگ سند و بخشی از نواحی جنوبی پنجاب تا شهر ملتان را تصرف کرد و از اوایل قرن دوم این منطقه عملاً جزو سرزمین‌های اسلامی گردید.^۱ ورود مسلمانان و آموزه‌های متعالی دین اسلام، رفته رفته در میان مردم بومی منطقه با

۱. علی بن حامد کوفی (ترجمه) چچنامه، صص ۷۲ - ۷۵، به کوشش عمر پوته، دهلی، ۱۹۳۹م؛ بلاذری، احمد، فتوح البلدان، صص ۴۳۶-۴۳۷، لیدن، ۱۸۶۵م

استقبال گرمی روبه رو شد و دیری نگذشت که اسلام، بر حیات اجتماعی مردم منطقه حاکم شد. اما فراگیر شدن اسلام در هند، به دوران حمله سلطان محمود غزنوی (حکومت: ۳۸۹-۴۲۱)، در سال ۳۹۲ ق بازمی‌گردد. وی حتی مرکز حکومت خود را از غزنه به لاهور انتقال داد.

اسلام، با قرائت سنی به شبه قاره وارد شد. نخستین مسلمانانی که به این کشور لشکرکشی کردند، سنی مذهب بودند و برای گسترش اندیشه سنی در این کشور کوشیدند. سلطان محمود غزنوی خود سنی حنفی و متعصبی بود که آتش جنگهای فرقه‌ای را در این منطقه برافروخت. **علاءالدین خلجی** (متوفی ۷۱۶ ق) مذهب حنفی را در هند رسمیت داد. اما حضور پررنگ اندیشه سنی در هند، به معنای فقدان سایر اندیشه‌ها نیست. به شهادت تاریخ، اندیشه شیعی نیز از دیرباز در منطقه هند حضور پررنگی داشته است. در زمان خلافت منصور (حکومت: ۱۳۶ - ۱۵۸)، عبدالله فرزند محمد نفس زکیه، به سند مهاجرت کرد و با جمعی از همراهان و پیروانش به تبلیغ آرا و نظریات علویان مشغول شد و پیروان بسیاری را گرد خود جمع کرد.^۱ در دوره‌های بعد - که در جای خود به آن اشاره شده است - سلسله‌های پادشاهی شیعی، مانند قطب شاهیان در هند تأسیس شد و قدرت گرفت و مناطقی مانند «اوده» مرکز حکومت آنان گردید. حتی در میان برخی از حاکمان سنی، رجال شیعی متعددی دیده می‌شوند.

فرقه اسماعیلیه هم در هند افت و خیزهایی داشته است. در قرن چهارم، پیروان این فرقه بر منطقه سند و ملتان تسلط یافتند و رفته رفته توانستند تمامی سرزمین سند، پنجاب و گجرات را جولانگاه تبلیغات خود کنند.^۲ اسماعیلیان تا اواخر قرن ششم، در این مناطق، نفوذ بسیاری داشتند؛ اما در نیمه قرن هفتم، توسط علاء الدین خلجی به شدت سرکوب شدند^۳ و تنها گروههایی به صورت پراکنده از آنان باقی ماندند. دو شاخه عمده اسماعیلیه در هند،

۱. اصفهانی، ابوالفرج، **مقاتل الطالبیین**، ص ۳۱۱، قاهره، ۱۹۴۹م؛ ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۵، ص ۵۹۷، بیروت، ۱۴۰۲ق

۲. مقدسی، محمد، احسن التقلسیم، صص ۴۸۱-۴۸۵، لیدن، ۱۹۰۶م

۳. **منهاج، سراج، طبقات ناصری**، به کوشش عبدالرحی حبیبی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲، تهران، ۱۳۶۳

یعنی «بهره» و «خوجه» (آقا خانی) تاریخ خود را به این منطقه می‌رسانند.^۱ همانگونه که گفته شد، چه در دوران عصر اسلامی که هند یکپارچه بود و چه پس از استقلال پاکستان و پس از آن بنگلادش، همواره در این منطقه، اندیشه سنی غالب بوده است. به همین سبب، سنیان بوده‌اند که شیوه تعامل با شیعیان را تعیین کرده‌اند و شیعه صرفاً نقشی تدافعی برای دفاع از هویت و ماهیت خود داشته است. نکته دیگر اینکه با عنایت به عدم قدرت سیاسی شیعه در منطقه، رشد شیعه و گسترش آن، پیش از آنکه مرهون قدرت نظامی و مالی شیعیان باشد، در گرو نفوذ و تأثیر اندیشه شیعی در منطقه است. واکنش‌های خشونت آمیزی که امروزه نیز در فضای پاکستان مشاهده می‌شود، شاید به سبب عدم موفقیت روشهای علمی اندیشه اهل سنت در برابر اندیشه شیعه باشد.

الف) تعامل اهل سنت با شیعیان در حوزه حکومت

شبه قاره - که گاه به آن آسیای جنوبی نیز گفته می‌شود - تا قبل از سال ۱۹۴۷م سرزمینی گسترده بود که کشورهای پاکستان، بنگلادش، هند، سریلانکا، افغانستان، بوتان و مالدیو را در برمی‌گرفت.^۲ پس از فروپاشی امپراطوری مغول و به سبب استعمار انگلستان، شبه قاره به هند بریتانیا^۳ معروف شد. اما در سال ۱۹۴۷م پس از استقلال هند، کشور پاکستان از آن جدا شد و بسیاری از مسلمانان به این کشور هجرت کردند. در آن زمان، بنگلادش نیز با نام پاکستان شرقی جزئی از کشور تازه تأسیس پاکستان شمرده می‌شد. اما این بخش نیز در سال ۱۹۷۱م از پاکستان جدا شد و کشور بنگلادش متولد شد. امروزه شبه قاره عمدتاً به سه کشور پاکستان، هند و بنگلادش اطلاق می‌شود. در دوره‌های مختلف، شیوه تعامل اهل سنت با شیعیان در حوزه حکومت و قدرت، متفاوت بوده است.

۱. تعامل اهل سنت با شیعیان در دوره مغول

تیمور (متوفی ۸۰۷ ق) در سال ۸۰۱ ق، هند را تسخیر کرد، اما پس از مرگ وی (۸۰۷ ق)، به

۱. Ahmad, Aziz, Study in Islamic Culture in India, v.1, p.147-149, Bombay 1970.

۲. John McLeod, The history of India, p. 1, Greenwood Publishing Group, 2002.

۳. British India.

سبب اختلافاتی که میان فرزندان و نوادگان وی افتاد، بسیاری از سرزمین‌ها از دست رفتند و حکومت‌های محلی مختلفی به وجود آمدند. «بابر» که از نوادگان تیمور بود، توانست با کمک شاه اسماعیل صفوی، سرزمین هند را تصرف کند (۹۳۲ق). این دوره جدید از حکومت مغولان در هند که برخی آن را سلسله گورکانیان یا بابریان (۹۳۲-۱۲۴۷) می‌نامند، با حمایت مستقیم شاهان صفوی آغاز می‌شود. به همین سبب نیز عنصر شیعی و ایرانی را در این سلسله به خوبی مشاهده می‌کنیم. همایون - جانشین بابر - نتوانست از میراث پدر محافظت کند؛ از این رو در سال ۹۵۱ق از خاندان سوری شکست خورد و به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شد. وی ۱۴ سال در دربار صفویان بود؛ تا اینکه بار دیگر با کمک شاه صفوی توانست دهلی را تصرف کند (۹۶۲ق). همایون تأثیرات بسیاری از دربار صفوی و مکتب شیعی پذیرفته بود و به همین سبب نیز در حکومت وی، عنصر شیعی و ایرانی حضوری پررنگ داشت. اما دولت وی دولت مستعجل بود و بیش از یک سال دوام نیاورد. پس از وی اکبر شاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴) به عنوان بزرگترین پادشاه تاریخ هند، تساهل بیشتری نسبت به پیروان مذاهب دیگر نشان داد. به ویژه آنکه وی دوران کودکی‌اش را به همراه پدر، در دربار شاه طهماسب صفوی گذرانده بود. در دربار اکبر شاه، بسیاری از رجال بزرگ شیعی حضور داشتند؛ افرادی چون «فتح‌الله شیرازی»، «حکیم ابوالفتح گیلانی» و در رأس همه مرحوم علامه «قاضی نورالله شوشتری» صاحب کتاب گرانقدر «**احقاق الحق**».

اکبر در طول پنجاه سال حکومت خود با چهار شاه صفوی هم عصر بود که مهمترین آنها شاه طهماسب و شاه عباس اول بودند.

«نور جهان»، همسر جهانگیر (جانشین اکبر؛ حکومت: ۱۰۱۵-۱۰۳۷) اصالتاً ایرانی بود و نفوذ زیادی در حکومت یافت و به همین سبب، بسیاری از اقوام ایرانی خود را در پست‌های مهم نهاد. بسیاری از رجال و اندیشمندان شیعی نیز در این عصر از ایران به هند مهاجرت کردند. در مجموع پس از اکبر، بار دیگر فضای مذهبی هند، عرصه را بر شیعه تنگ کرد؛ هرچند برخی از سلسله‌های شیعی مانند قطب شاهیان در مناطقی مانند اوده حکومت می‌کردند. همین فضای ضد شیعی، رهبران متعصب سنی را برای مقابله با اندیشه شیعه برانگیخت. اوج رونق مذهب حنفی و رشد اندیشه‌های ضد شیعی، در دوران سلطنت «اورنگ زیب» (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) شکل گرفت و این دوره را به حق باید عصر رویارویی اندیشه سنی با

شیعه نام نهاد. اورنگ زیب بر خلاف اکبر، سنی بسیار متعصبی بود و به شدت با شیعه به مخالفت پرداخت. دربار وی نیز برخلاف دربار افرادی چون اکبر شاه، به محل آمد و شد متعصبین اهل سنت تبدیل گردید؛ کسانی که تحمل هیچ اندیشه مخالفی را نداشتند.

اورنگ زیب برای رسیدن به مطامع سیاسی خود، از حربه تکفیر استفاده می کرد. وی پدرش را سالها به بهانه ارتداد - اما در حقیقت برای اهداف سیاسی - به زندان انداخت. برادر بزرگش داراشکوه را که سلطنت حق وی بود، با همین حربه کشت. وی همچنین سلسله شیعی قطب شاهیان را که بر منطقه دکن و حیدرآباد سلطنت می کردند و با شاهان صفوی ارتباط نزدیکی داشتند، سرنگون کرد.^۱

مذهب تشیع که در عصر اکبر، جهانگیر و شاه جهان به وسیله عالمان و رجال ایرانی، در سراسر هند رونق یافته بود، در زمان وی تضعیف و آتش تعصبات فرقه‌ای علیه شیعه افروخته شد. در همین زمان فتاوی عالمگیر یعنی سومین مجموعه بزرگ از احکام فقهی حنفی تألیف شد. این کتاب در خارج از هند به فتاوی هندیه شهرت دارد. این اثر به دست نظام‌الدین برهانپور و ۲۴ تن از عالمان دیگر فراهم آمده است. دشمنی وی با شیعه از یک سو و وابستگی شدیدش به متعصبین اهل سنت از سوی دیگر، سبب شد که فرقه گرایان، به وی لقب «محمی الدین» دادند.

اما تمامی این فرقه‌گرایی‌ها، نه تنها موجب یکدستی مسلمانان شبه قاره نشد، بلکه موجب تشطط و اختلاف شدید میان مسلمانان و در نتیجه تضعیف جامعه اسلامی در برابر هندوها و سیکها گردید. چنین وضعیتی، رفته رفته موجبات فروپاشی حکومت مغولان در هند را فراهم آورد. در مجموع، مذهب حنفی در طول دوران انحطاط امپراطوری مغول و ظهور قدرت انگلستان، آیین رسمی بیشتر مسلمانان بود.

۲. تعامل سنیان با شیعیان در دوران استعمار

حضور استعمار در منطقه شبه قاره، تاریخ بلندی دارد و مردم مظلوم این منطقه، قرن‌ها سایه

۱. صادقی علوی، محمود، «کشمکش‌های سیاسی - نظامی قطب شاهیان با حکومت‌های هندو و مسلمان دکن» در مجله آیین پژوهش ۱۳، صص ۹۱-۱۰۸.

سنگین استعمار را بر سر خود تحمل کرده‌اند. علیرغم وجود منابع غنی، مردم شبه قاره، به سبب استعمار، همواره با فقر و فاقه دست به گریبان بوده‌اند. ابتدا کمپانی هند شرقی به بهانه تجارت در سال ۱۶۰۰م در هند شکل گرفت. با آشنایی بیشتر انگلیسی‌ها با شبه قاره و منابع آن، رفته رفته زیاده‌خواهی‌ها بیشتر شد و در سال ۱۷۵۷م در جنگی موسوم به «پلاسی»^۱ انگلیسی‌ها نواب بنگال را شکست دادند و این منطقه را از دست مسلمانان خارج کردند. در همین سال، کلکته نیز از سلطه مسلمانان خارج شد. چنین روندی رفته رفته سبب شد که در حدود نیمه قرن ۱۹، هندوستان تبدیل به هند انگلیس یا هند بریتانیا شود. در سال ۱۸۵۷م مسلمانان و هندوها در برابر انگلیسی‌ها قیام کردند؛ اما این قیام نیز به شدت سرکوب شد و سلطه انگلستان بر شبه قاره بزرگ هند، کامل گردید و تا سال ۱۹۴۷م ادامه یافت.

استعمار انگلستان در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شبه قاره تأثیرات عمیقی بر جای گذاشت. در عرصه سیاسی، امپراطوری بزرگ اسلامی (مغول) پس از توسعه کمپانی هند شرقی و سپس دولت بریتانیا، رو به اضمحلال گذاشت و در سال ۱۸۵۷م رسماً پایان یافت.

چنین شرایطی جایگاه مسلمانان را نیز دگرگون کرد. مسلمانانی که تا آن زمان، حاکمیت سیاسی هند را در دست داشتند، جایگاه خود را از دست دادند. انگلیسی‌ها که عامل اصلی قیام ۱۸۵۷م را مسلمانان می‌دانستند، آنان را از عرصه فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دور کردند هندوها نیز - که حضور مسلمانان را در منطقه بر نمی‌تافتند - از شرایط به وجود آمده به خوبی استفاده کردند و خود را بیش از مسلمانان با انگلیسی‌ها وفق دادند. سیاست تفرقه نیز یکی از برنامه‌های انگلستان در شبه قاره بود. ایجاد حس ناسیونالیستی هندی در برابر بیگانه ستیزی (اسلام)، به تخاصم میان مسلمانان و هندوها دامن میزد. انگلستان کوشید در عرصه فرهنگ نیز تحولات ساختاری به وجود آورد. نخست زبان رسمی به انگلیسی تغییر یافت. در ادارات و مراکز علمی، زبان رسمی (انگلیسی) تکلم می‌شد. حتی زبان اردو که زبان مسلمانان بود، با حمایت انگلیسی‌ها به نفع زبان هندی مهجور ماند. دغدغه دیگر مسلمانان، برنامه آموزشی انگلیسی‌ها بود. برنامه درسی مدارس که توسط

۱. Plassey.

انگلیسی‌ها تأسیس می‌شد، با اهداف آموزشی و متون درسی انگلیسی هماهنگ بود. زبان رسمی آموزشی در این مدارس انگلیسی بود و بسیاری از واقعیت‌های تاریخی و ملی، در متون درسی تحریف شد. از سوی دیگر، ماهیت دروس این مدارس، سکولاریستی بود و این امر با روحیه مسلمانان شبه قاره سنخیت نداشت. نظام آموزشی انگلیسی - که به اعتقاد علمای هند، فرزندان اسلام را بی دین می‌کرد - احساسات دینی مسلمانان را تحریک می‌کرد. در واکنش به استیلای آموزشی انگلستان، در سال ۱۹۱۲م مسلمانان در خواست تشکیل دانشگاهی اسلامی را ارایه کردند که از سوی انگلستان رد شد و این امر خشم مسلمانان را برانگیخت.^۱

به همین سبب، بسیاری از علمای سنتی و دینی برآن شدند که مدارسی را برای حفظ دین و جلوگیری از جدا شدن فرزندان جامعه اسلامی هند از فرهنگ و سنت خود، تأسیس کنند که مهمترین آنها مدرسه «دیوبند» بود که بعدها نیز به صورت زنجیره‌ای در سایر مناطق گسترش یافت.^۲

هدف از توضیح نسبتاً مفصلی که پیرامون عصر استعمار در هند ارایه شد، تبیین این نتیجه بود که مباحث شیعه و سنی در عصر استعمار، حداقل در عرصه سیاسی و کشمکش‌های فیزیکی، چندان فعال نبود. ریشه این امر را می‌توان در دو بخش خلاصه کرد:

الف) وجود دشمنی مشترک یعنی انگلستان که نه تنها با شیعه، بلکه با اهل سنت نیز دشمن بود. هدف استعمار انگلستان، نابودی کامل اسلام و یا حداقل استحاله آن از یک مذهب اسلامی به یک دین روشنفکری هماهنگ با استعمار بود. به همین دلیل نیز از شخصیتی همچون «سر سید احمد خان» به شدت حمایت می‌کرد. چنین وضعیتی مسلمانان شبه قاره - چه شیعه و چه سنی - را به یک توافق نانوشته رساند و آن اینکه اولویت اصلی در صحنه مبارزه، استعمار انگلستان است که بیش از همه خطر دارد. چنین رویکردی، از تنش‌ها و چالش‌های میان جامعه اهل سنت و شیعه کاست.

۱. Ayesha Jalal , Self and sovereignty: individual and community in south AsianIslam since 1850 , London 2000,p. 197

۲. مکتب دیوبند در ادامه تحقیق بررسی خواهد شد.

ب) مشکل دیگری که مسلمانان داشتند وجود مذاهب و مکاتب مختلف (مانند: هندوئیسم، سیکیزم، جینیزم و...) بود. این اندیشه‌ها که ادیان بومی مردم منطقه محسوب می‌شدند و در عصر حاکمان مغول قدرت عرض اندام نداشتند، در دوران استعمار انگلستان، به خوبی از شرایط استفاده کردند. انگلستان، نزدیکی به سیک‌ها و هندوها را بر مسلمانان ترجیح داد. هندوهایی که در عصر مغول جایگاهی نداشتند، در عصر استعمار به سرعت رشد کردند و جای مسلمانان را گرفتند. چنین وضعیتی موجب شد که آنان عقاید مسلمانان را نیز به چالش بکشند و به همین سبب، به عنوان دشمن مشترک دیگری ظاهر شوند.

این دو عامل سبب شدند تا در عصر استعمار، تقابلهای مستقیم میان اهل سنت و شیعه کمتر شود. نکته دیگری که از تقابل اهل سنت با شیعه کاست، این واقعیت بود که هرچند اهل سنت اکثریت را در شبه قاره به عهده داشتند، اما از آنجا که تکیه‌گاه قدرت رسمی خود را از دست داده بودند، دیگر توان مبارزه مستقیم با شیعه را نداشتند.

البته این بدین معنا نیست که در حوزه فکر و اندیشه نیز چنین فضای مسالمت آمیزی برقرار بود. به عبارت دیگر، هرچند در فضای اندیشه‌ای، تقابلها به شدت ادامه داشت، اما صرفاً در متون خلاصه می‌شد و سبب مواجهه بیرونی نمی‌شد. چنین وضعیتی پس از استقلال پاکستان از میان رفت و متون نگاشته شده در این دوران، بار دیگر به مانیفست گروه‌های تروریستی ضد شیعه تبدیل شدند.

تعامل اهل سنت با شیعیان پس از تشکیل پاکستان

سال ۱۹۴۷م برای مردم پاکستان، سالی به یادماندنی است. در این سال، مسلمانان شبه قاره پس از قرن‌ها زندگی در کنار هندوها (کفار) شاهد تشکیل کشوری با هویت اسلامی بودند. این سرزمین برای مسلمانان شبه قاره، سرزمین آرزوها و مدینه فاضله بود. بسیاری از مسلمانان از گوشه و کنار شبه قاره به این سرزمین مهاجرت کردند؛ به این امید که در سرزمین جدید، با حاکمیت اسلام، کشوری اسلامی و الگو برای تمامی کشورهای اسلامی ساخته شود.

اما این امید، توهمی بیش نبود و از همان آغاز، این سرزمین همواره کانون سخت‌ترین

بحران‌ها و چالش‌های نه تنها منطقه، بلکه جهان بوده است. در ریشه‌یابی چنین وضعیتی می‌توان عوامل مختلفی را نام برد؛ یکی از این عوامل، عملکرد نامناسب بسیاری از حاکمان وقت است. به عبارت دیگر، برخی از رؤسای جمهور پاکستان، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، از دین استفاده ابزاری کردند.

در این میان دوران ضیاءالحق (۱۳۵۶-۱۳۶۷ ش)، نقطه عطفی در اسلامی کردن^۱ پاکستان بود. وی برای فایق آمدن بر بحران مشروعیت و استفاده از جریان اسلام‌گرایی در کشور، کوشید کشور را اسلامی کند. اقدامات ضیاء در پاکستان دو پیامد مستقیم داشت:

۱. در سال ۱۹۸۵م جماعت اسلامی، لایحه شریعت را که برتری قرآن و سنت را در قانون اساسی و نظام حقوقی پاکستان تضمین می‌کرد، ارائه داد. مهمترین موضوع در لایحه شریعت، تأسیس دادگاه شریعت بود که بالاترین مرجع قضاوت تلقی می‌شد و احکام آن، در دادگاه دیگری قابل فرجام خواهی نبود. در ۱۹۸۶م لایحه شریعت - با اصلاحاتی - به تصویب رسید. اما این لایحه صرفاً براساس مکاتب فقهی حنفی و دیوبندی تنظیم شده بود و دیدگاه‌های بخش معتدله‌ای از مسلمانان پاکستان یعنی شیعیان و بریلوی‌ها را در نظر نگرفته بود و این عاملی بود برای شعله‌ور شدن آتش اختلافات؛ به عنوان نمونه، شیعیان که به پرداخت زکات به عنوان مالیات اعتراض داشتند، تظاهرات گسترده‌ای برپا کردند که به معافیت آنها از پرداخت زکات منتهی شد.^۲

۲. وی در این دوران کوشید، از اسلام به عنوان حربه‌ای سیاسی برای مشروعیت حکومت خود استفاده کند. او بودجه‌ای را برای مدارس دینی رادیکال در نظر گرفت، در دوران او مدارس دینی سنی از ۶۳۶ باب به بیش از ۳۰۰۰ باب افزایش یافت.^۳ همچنین او برای اسلامی کردن ارتش، میان مدارس دینی و ارتش پیوند ایجاد کرد. در این دوره او با استفاده از فضای جنگ سرد میان کمونیسم و لیبرالیسم از یک سو و کمونیسم و عربستان از سوی دیگر، به آموزش نیروهای جهادی برای مبارزه در افغانستان اقدام کرد و این امر موجب شد

۱. Islamization

۲. Westerlund and Ingvar Svanberg, Ishtiaq Ahmad, «South Asia», in Islam outside the Arab world, ed. David Richmond: Curzon Press, 1999, P. 229-232.

۳. زیدی، علی مرتضی، علل تفرقه‌گرایی در پاکستان، ص ۱۸۴.

که میان ارتش و گروههای اسلام‌گرای افراطی ارتباط تنگاتنگی ایجاد شود. ثمره این پیوند، چهرهٔ امروز اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی در پاکستان است؛ پیوندی که در همان زمان، بسیاری از محققین، نسبت به آیندهٔ آن هشدار داده بودند.

اقدامات ضیاءالحق از چند جهت به ضرر جامعه اسلامی پاکستان بود:

(الف) عملکرد ضیاءالحق بیشتر افراطی کردن پاکستان بود تا اسلامی کردن آن.

(ب) حمایت‌های مالی و سیاسی و اعطای امتیازات گزینشی به احزاب و گروههای اسلامی، تضادها و چالش‌های میان گروههای اسلامی را شدت بخشید. حمایت یک طرفهٔ او از گروه‌های رادیکال سنی مانند سپاه صحابه و یا احزاب وابسته به دیوبندی‌ها و اهل حدیث، موجب شد سایر گروه‌ها به ویژه شیعیان، در برابر این حرکت بایستند.

(ج) ائتلاف میان ارتش و گروههای افراطی، امنیت پاکستان را به مخاطره افکند؛ زیرا زمینهٔ فعالیت‌های نظامی گروه‌های اسلام‌گرا با یک‌دیگر را - پس از شکست کمونیزم - فراهم کرد و بین مدارس افراطی و فعالیت‌های نظامی پیوندی شوم پدید آورد که پیامدهای ناگوار آن، اکنون دامن خود پاکستان را فرا گرفته است.

(د) سوق دادن جریان اسلام‌گرایی به سوی عملگرایی، این جریان را با خلأ اندیشه‌ای روبرو کرد و حالتی سطحی و قشری و عامیانه به جریان اسلام‌گرایی بخشید.^۱

در مجموع - جدای از فعالیت‌های دولتی زمامداران - ساختار دینی پاکستان، از عوامل مهم بی‌ثباتی و چالش‌های موجود در این کشور است. علیرغم اینکه بیش از ۹۸ درصد مردم پاکستان مسلمان هستند، به علت عملکرد گروههای افراطی، شکافهای عمیق مذهبی میان آنها دیده می‌شود. این اختلافات گاه آنچنان عمیق است که گروههای افراطی (که به آنها تکفیری می‌گویند) پیروان سایر مذاهب، مانند شیعه را کافر و مهدورالدم معرفی می‌کنند.

جالب آنکه فرقه‌های اسلامی موجود در پاکستان، همان فرقه‌های اسلامی قبل از تشکیل پاکستان هستند. این گرایش‌های مذهبی، قبل از تشکیل پاکستان نیز در شبه قاره وجود داشتند؛ اما هرگز چنین فضای تخصم و تشتتی مشاهده نمی‌شد. در دوران مبارزه با استعمار

۱. علیزاده موسوی، سید مهدی، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر جریان اسلام‌گرایی پاکستان» (پایان نامه، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ۱۳۸۶).

و هندوها، همهٔ فرق اسلامی حضور داشتند و حتی در سالهای مبارزه برای استقلال، مسلمانان آنقدر هماهنگ بودند که رهبری استقلال پاکستان را فردی شیعه (محمد علی جناح) به عهده داشت و پیروان سایر مذاهب از او اطاعت می کردند.^۱ البته این بدین معنا نیست که اختلافی در آن زمان میان فرق مختلف اسلامی وجود نداشت، اما این اختلافات صرفاً در میان نخبگان دینی و محافل علمی بود. در کتابها، مذاهب یکدیگر را رمی به کفر و الحاد می کردند؛ اما این موضع گیری ها، در میان جامعه اسلامی آثار عملی نداشت. هر مکتبی برای جذب افراد و - به اعتبار خودش هدایت خلق - به دعوت و تبلیغ معارف خود می پرداخت. اما پس از استقلال پاکستان چنین فضایی از میان رفت و جامعه اسلامی پاکستان گرفتار تفرقه، تشقت و بحران های حاد مذهبی شد.

از طرف دیگر چنین فضای تخصم آلودی، پاکستان را به بستر مناسبی برای تحقق اهداف کشورهای دیگر تبدیل کرده است. در رأس این کشورها دولت سعودی و بنیادگرایان عربستان سعودی هستند که پاکستان را بهترین مکان برای فعالیتهای خود می بینند. علیرغم تفاوت های اعتقادی که میان وهابیت و سلفی گری (دیوبندی) پاکستان وجود دارد، اما وهابیون به شدت از این گروه برای اهداف مذهبی خود، به ویژه مبارزه با شیعه استفاده می کنند. اهل حدیث پاکستان نیز به شدت تحت تأثیر برنامه های وهابیون عربستان هستند. بسیاری از کتابهای نویسندگان پاکستانی ضد شیعه، مانند «احسان الهی ظهیر» و «منظور نعمانی» در عربستان بارها تجدید چاپ شده اند. گروه های افراطی و مدارس مهم دیوبندی ها توسط عربستان تغذیه می شوند.^۳ دانشگاه بین المللی اسلامی و مسجد بزرگ فیصل نمونه های دیگری از فعالیت عربستان در این کشور است. یکی از وزرای پاکستان این دانشگاه را

۱. البته همان گونه که قبلاً گفته شد، مخالفت هایی با استقلال پاکستان، به ویژه از سوی علمای دیوبندی صورت گرفت که این امر به علت اختلافات درون دینی نبود، بلکه به نظر آنها این امر سبب تضعیف کل جامعه اسلامی هند می شد.

۲. چنانکه احمد رضا خان بریلوی در کتاب حسام الحرمین، دیوبندی ها را مشرک خوانده است و یا شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه اثنی عشریه، به شیعه تهمت های بسیاری زده بود.

۳. اطلاعات این بخش از سفر نویسنده به این منطقه و گفت و گو با برخی از شخصیت های سیاسی و مذهبی پاکستان است، در تاریخ ۷/۷/۷۹.

پناهگاه تروریست‌های اسلامی نامید.^۱ حتی بنیادگرایی اسلامی که در عربستان زمینه بروز و ظهور ندارد، در پاکستان شکل گرفته است که شبکه القاعده به رهبری اسامه بن لادن، از جمله نهادهای آن است.

ب) تعامل اهل سنت با شیعیان در حوزه اندیشه

منطقه شبه قاره، نه تنها از نظر ساختار حکومتی افت و خیزهای بسیاری را تجربه کرده است، بلکه امروزه یکی از کانون‌های اندیشه‌ای جهان اسلام است. در این منطقه می‌توان قرائت‌های مختلفی از دین را مشاهده کرد. اما در حوزه اندیشه نیز مانند حوزه عمل، خشونت و نسبت‌های ناروا و تند، بر تعاملات علمی - مذهبی این منطقه غلبه کرده است. رمی به تکفیر، اباحه دم، برخوردهای بسیار تند، غیرعلمی و خارج از نزاکت، از ویژگی‌های اهالی شبه قاره است. شاید چنین تصور شود که این فضا مربوط به دوران بعد از تشکیل پاکستان است، اما واقعیت این است که در گذشته نیز چنین فضایی بر منطقه شبه قاره حاکم بوده است. همچنین اختلافات میان مسلمانان شبه قاره، صرفاً میان شیعه و سنی نیست؛ بلکه در میان اهل سنت نیز گرایش‌ها و نحله‌های بسیاری وجود دارد. این گرایش‌ها و نحله‌ها، گاه در یک فرقه مذهبی هستند، اما یکدیگر را تکفیر می‌کنند. از طرف دیگر، مواضع تمامی فرقه‌ها نسبت به شیعه و عقاید شیعه به یک گونه نیست؛ در حالی که برخی از گروه‌های افراطی، خون و مال شیعه را مباح می‌دانند، گروه‌های دیگری از اهل سنت، نه تنها با شیعه چنین برخوردی ندارند، که در مراسم سنتی شیعیان مانند محرم، موالید پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) شرکت می‌کنند. بنابراین هرگز نباید تمام اهل سنت شبه قاره را در یک طبقه قرار داد.

از طرف دیگر، مطالبی که علیه شیعه در این منطقه نگاشته شده است، بیش از آنکه علمی باشند - متأثر از فضای خشونت‌آمیز شبه قاره - مجموعه‌ای از دشنام، نسبت‌های ناروا و گزاره‌های تکفیری هستند.

در این بخش با تقسیم بندی نحله‌ها و گرایش‌ها موجود اهل سنت تعامل هر یک با اندیشه

شیعی را بررسی خواهیم کرد.

۱- سلفیان شبه قاره

الف) شیخ احمد سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ق)

«سلفی‌گری» یعنی بازگشت به گذشته و تأکید بر جایگاه صحابه، تابعین و تابعین تابعین. سلفیان در روش، نقل گرا و در معرفت‌شناسی، حدیث‌گرا هستند.^۱ در این میان اگر بخواهیم نقطه آغازی برای بررسی تعاملات سلفیان با شیعه - در حوزه اندیشه - تعیین کنیم، شیخ احمد سرهندی نقطه مناسبی است. وی از علمای بزرگ اهل حدیث و مورد علاقه بسیار دیوبندی‌ها است؛ تا آنجا که او را احیاگر هزاره دوم - مجدد الف ثانی - نامیده‌اند.^۲ شیخ احمد علاوه بر پیروی از مذهب حنفی، در کسوت طریقه صوفیه نقش‌بندیه نیز قرار داشت.

از شیخ سخنان جاه‌طلبانه بسیاری نقل شده است که موجب ناخرسندی عمیق عالمان دینی هند نیز شد. وی مدعی بود که از مرتبه روحی اولین خلیفه اسلام و سرسلسله نقش‌بندیان یعنی ابوبکر، گذر کرده و از ولایت محمدی صلی الله علیه و آله به مرتبه حضرت ابراهیم علیه السلام رسیده است. شیخ سرهندی، به دلیل بیان چنین مسائلی از سوی «خواجه باقی بالله» نکوهش شد^۳ و توسط جهانگیر (شاه گورکانی) به زندان افتاد.^۴ حتی برخی از روحانیون اهل سنت، با این ادعا که او خلاف سنت عمل می‌کند، به مخالفت با او برخاسته و خواهان اعدام او شدند.^۵ جالب آن که سرهندی، خود را مُجدد اسلام در هزاره دوم معرفی می‌کند!^۶

۱. برای آشنایی با مفهوم سلف و سلفی‌رک: علیزاده موسوی، سید مهدی، سلفی‌گری و وهابیت: تبارشناسی، (ج ۱)، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۰.
۲. اهل سنت هند با توجه به جایگاه شیخ احمد سرهندی به وی لقب مجدد الف ثانی داده‌اند. این لقب را با روایت «ان الله یبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من یجدد لها دینها» تفسیر کرده‌اند.
۳. اکرام، محمد، روز کوثر (کراچی) ص ۱۵۳
۴. امپراتور جهانگیر، نظامنامه (علیگره، ۱۸۶۴) ص ۲۷۲
۵. اکرام، محمد، روز کوثر، ص ۱۵
۶. سرهندی، احمد، مکتوبات (لکهنو، ۱۸۷۷)، ج ۲، ص ۱۷

شیخ احمد، کتابی علیه شیعه با عنوان **الرد علی الروافض**^۱ نگاشته است. وی در این کتاب ابتدا حکم اباحه خون و مال شیعه که توسط برخی از علمای اهل سنت صادر شده است را تأیید می کند^۲ و سپس نسبت کفر و الحاد به شیعه می دهد. سپس مسأله امامت را مابه - الامتیاز میان شیعه و اهل سنت ذکر می کند^۳ و با اوصاف نامناسبی از شیعه نام می برد. او چهارده فرقه برای شیعه ذکر می کند - که معلوم نیست از کجا استخراج کرده است - و در پایان این فهرست، به فرقه امامیه اشاره می کند.^۴ این در حالی است که در آن زمان، امامیه و اسماعیلیه، تنها فرقه‌های شیعه شبه قاره بودند! وی برای هر یک از این فرقه‌ها عقایدی را ذکر می کند و در پایان می گوید: «هرچند اختلافاتی میان فرقه‌های مختلف شیعه دیده می شود، اما در کلیات مشترک و همه اهل ضالانند». برای آشنایی با ماهیت مطالب این کتاب به برخی از گفته‌های وی اشاره می شود: به عقیده وی شیعیان معتقدند:

ابن ملجم علی را نکشت؛ بلکه شیطان است که به صورت علی درآمده بود، به دست او کشته شد. علی در ابرهاست؛ رعد، صدایش و برق، شلاقش هستند. به همین سبب هنگام شنیدن صدای برق، شیعیان می گویند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. شیعه قایل به تناسخ است. علی به خاطر نگرفتن حقیق کافر است. روح خدا در علی فنا شده است. خداوند در قالب مردی نورانی است که بر سرش تاجی از نور و قلبش منبع حکمت است. شیعه قایل به حلیت خمر، خوردن مردار، انجام زنا و... است. امام صادق خداست و ابوالخطاب اسدی بهتر از اوست. بهشت، همین نعمتهای دنیا و جهنم دردهای آن است. جبرائیل قرار بود وحی را برای علی بیاورد، اما به سبب شباهت زیاد علی با پیامبر، وحی را اشتباها به پیامبر داد و به همین سبب جبرائیل مستحق لعن است. علی خداست و پیامبر را مبعوث کرده است. شیعه قایل به خدایان پنج گانه است که اصحاب کسا هستند:

۱. سرهندی، احمد، الرد علی الروافض (اداره الصدیق، ملتان، پاکستان، ۱۴۲۵ق)

۲. همان، ص ۱۴۰

۳. همان، ص ۱۴۱

۴. همان، ص ۱۴۸

پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین. خداوند دنیا را خلق کرد و پس از آن، تمامی امور را به طور کامل به علی تفویض کرد.^۱

وی پس از بیان این اوهام می گوید:

... وهذا آخر بيان فرقه المصلحة المضلة و انما لم نذكر باقي الفرق لانهم موافقون بالمذكورين الا في الاشياء يسيرة، و كل من ادني دراية و تميز و الطلع علي مطالبهم فانه يحكم لامحالة بفساد مذهبهم، بادني النظر و ان لم يرجع الي الادلة.^۲

آیا بیان چنین اوهامی در فضای شبه قاره - که جز دو قرائت اسماعیلیه و شیعه امامیه در این منطقه وجود ندارد و اساساً چنین دیدگاه‌هایی کاملاً در تضاد با عقاید شیعه است - جز ایجاد التهاب و فتنه و تحریک روحیه ضد شیعی هدفی را دنبال می کند؟! آیا نسبت دادن چنین مطالب سخیفی به شیعه از سوی عالمی مانند شیخ احمد سرهندی سزاوار است؟

هم عصر شیخ احمد سرهندی، عالم وارسته آیت‌الله علامه قاضی شیخ نور الله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹ق) است. علامه شوشتری پس از سالها تحصیل در سال ۹۹۲ق در عصر اکبر شاه به هند مهاجرت کرد و به سبب علم و وارستگی مورد استقبال اکبر قرار گرفت و در دربار نفوذ بسیاری یافت. اکبر شاه پس از مدتی به او پیشنهاد قاضی القضاتی لکنهو را کرد و مرحوم علامه به شرط آن که به اجتهاد خود عمل کند، پذیرفت. از علامه شوشتری کتابها و رسالات بسیاری در دفاع از عقاید شیعه و نظریه امامت بر جای مانده است که میتوان در رأس آنها از **احقاق الحق و ازهاق الباطل**^۳ نام برد. این کتاب، اگرچه در رد کتاب ابطال نهج الباطل فضل الله بن روزبهان خنجی است، اما مجموعه‌ای از عقاید شیعه در اصول اعتقادات و نیز برخی فروع فقهی را در خود جای داده است. از قاضی نور الله شوشتری ۱۴۰ کتاب، رساله و حاشیه به جای مانده که اسامی آنها در مقدمه **ملحقات احقاق الحق** آورده شده است. علامه شوشتری (ره) نقش مهمی در آگاهی و آشنایی مسلمانان منطقه با اندیشه شیعه و هدایت شیعیان شبه قاره در آن عصر و قرون بعدی ایفا کرد. زبان آثار وی نیز زبانی

۱. همان، صص ۱۴۰-۱۴۸

۲. همان، صص ۱۴۵

۳. شوشتری، نورالله، **احقاق الحق و ازهاق الباطل** (دارالهجره، ۱۴۰۷ق)

علمی و خالی از سخنان سخیف است.

همان‌گونه که گفته شد، چهره‌هایی مانند شیخ احمد سرهندی به جای پاسخ‌گویی علمی به دیدگاه‌های شیعه، روش تحریک احساسات ضد شیعی - آن هم بر اساس ادعاهای بی اساس - را انتخاب کردند که پیامدهای ناگوار بسیاری در شبه قاره به شهادت علامه شوشتری(ره) یکی از این نمونه‌هاست. هنگامی که اکبر از دنیا رفت، علمای سنی عرصه را بر شیخ تنگ کردند. وی تصمیم گرفت به ایران بازگردد؛ اما قبل از آن، شیخ را گرفتند، لباس‌هایش را درآوردند و آن قدر با چوب خاردار بر بدنش زدند که گوشت‌های تنش کنده شد. سپس تشتی آهنی، پر از آتش بر سرش نهادند، تا شربت شهادت نوشید. مرحوم علامه شوشتری به شهید ثالث شهرت دارد.

ب) عبدالحق محدث دهلوی (۹۲۸-۱۰۵۲م)

یکی دیگر از چهره‌های برجسته اهل سنت در منطقه شبه قاره هند، عبدالحق دهلوی است که دو سال در مکه تحصیل کرد. از وی بیش از ۱۰۰ کتاب نقل شده است. عبدالحق احیاگر حرکت حدیث‌گرایی در هند است و به همین سبب نیز به وی عنوان محدث داده‌اند. وی کتابی با عنوان **مناقب الائمه** دارد که در آن نسبت به ائمه اطهار علاقه کرده است. همچنین وی کتاب **فصل الخطاب** خواجه محمد پارسا - از مشایخ صوفیه - با نام **احوالات ائمه اثنی عشر** را تلخیص کرده است.^۱

اهمیت عبدالحق دهلوی در منطقه شبه قاره از آن جاست که وی سرآغاز یا یکی از حلقه‌های مهم زنجیری است که به یکی از جریانهای فکری در شبه قاره، یعنی مکتب دیوبند، ختم می‌شود. به گفته ابوالحسن ندوی، وی آغازگر جریان حدیث‌گرایی در هند است.

۱. خواجه محمد پارسا در این کتاب در احوالات امام زمان علیه السلام و زنده بودن آن حضرت مهدی علیه السلام را تأیید می‌کند.

ج) شاه ولی الله دهلوی^۱ (۱۱۱۴-۱۱۷۶ق)

هرچند چهره‌های بزرگی همانند شیخ احمد سرهندی و عبدالحق دهلوی در شبه قاره حضور پیدا کردند و حتی عبدالحق دهلوی را بنیانگذار اندیشه حدیثی می‌دانند، اما شاه ولی الله دهلوی را باید نقطه عطفی در منطقه شبه قاره هند شمرد. شاه ولی الله از نظر تاریخی، هم عصر محمد بن عبدالوهاب (تولد: ۱۱۱۱ق) بود و گویا در همان زمانی که محمد بن عبدالوهاب در مکه و مدینه درس می‌خوانده، شاه ولی الله نیز در آنجا حضور داشته است؛ اما شواهدی برای ملاقات این دو با یکدیگر وجود ندارد. وجه مشترک این دو، نخست ادعای آنها در احیای دین و پیرایش آن از خرافات و دیگری قرائت مشترک آنها از مفاهیمی همانند توحید و شرک است.

شاه ولی الله اندیشه کلامی خود را مانند هم عصرش، محمد بن عبدالوهاب بر تبیین توحید و شرک متمرکز کرد. دیدگاه او درباره توحید و شرک شبیه دیدگاه ابن تیمیه است که محمد بن عبدالوهاب آن را در حجاز ترویج می‌کرد. توحید از نظر شاه ولی الله دارای مراتب چهارگانه است: انحصار وجوب وجود در ذات خداوند، انحصار آفرینش زمین و آسمان و موجودات در خداوند، انحصار تدبیر امور به خداوند و انحصار عبادت در خداوند.^۲ او در تبیین و تفسیر مسأله شرک، مانند محمد بن عبدالوهاب دیدگاه خاصی ارائه کرد که اصل بنیادگری او را در کلام نشان می‌دهد. از نظر او، یاری خواستن از غیر خدا - مانند اولیاءالله - در جهت رفع حاجت و شفای بیماران، نذر کردن برای آنان به انگیزه رفع حاجات به وسیله آنها، سوگند خوردن به اسمای غیر خداوند و مانند آنها، تماماً در زمره شرک قرار دارند.^۳ براساس نظر او:

اساس و پایه دین، قرآن است و حدیث و سایر منابع اعتقادی و شرعی، جنبه تکمیلی دارند و موکول به تحقیق و بررسی هستند. کلام اسلامی به بررسی و ارزشیابی مجدد نیازمند است و باید به شیوه تازه‌ای مطرح گردد.^۴

۱. برخی او را برتر از غزالی و ابن رشد خوانده‌اند. کنت مورگان، اسلام صراط مستقیم، ترجمه گروهی از دانشمندان، صص ۱۳۷۷ - ۱۳۸۸.

۲. شاه ولی الله دهلوی، حجة الله البالغة، ج ۲، ص ۵۷

۳. همان، صص ۶۱ - ۶۲

۴. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و دیگران، ص ۱۶

خداوند یکی است و صفات او نیز مخصوص اوست؛ نمیتوان هیچیک از صفات او را به پیامبر یا فرشتگان نسبت داد. هیچکس غیر از خدا قابل پرستش نیست؛ چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم [که مرادش همان توسل به اولیاء است].^۱

او برای بررسی احادیث و منابع دینی، اصل اجتهاد را مطرح می‌کرد، اما دایره اجتهاد را تنها در مسایل فرعی محدود و مسایل اعتقادی را غیر قابل اجتهاد می‌دانست. در مسایل اعتقادی معتقد بود: «مردم باید اعتقادات بزرگان پیشین سنت را برگزینند و از آنان پیروی کنند و از پرداختن به مسایلی که علمای سلف، بی‌اساس دانسته‌اند اجتناب ورزند».^۲

شاه ولی الله در فقه و کلام سعی کرد نوعی وحدت در میان مذاهب فقهی و کلامی تصوف به وجود آورد. او اختلافات فقهی چهار مکتب بزرگ اهل سنت را بسیار سطحی و ظاهری می‌دانست و معتقد بود که با رجوع به احادیث قابل رفع هستند. به همین جهت به نظر او، پیروی از تمامی مکاتب فقهی چهارگانه جایز بود. در امور اعتقادی نیز کوشید تا عقاید دو مکتب و طریقه تصوف رایج زمان، یعنی وحدت وجود متأثر از فلسفه ابن عربی و مکتب وحدت شهود شیخ احمد سرهندی را با هم تلفیق کند.^۳

شاه ولی الله دهلوی، هرچند در تقریب میان مذاهب اهل سنت کوشید، اما هرگز باب گفتوگوی علمی میان شیعه و اهل سنت را باز نکرد و در مقابل با نگاشتن دو کتاب **الْخَفَاءُ عَنِ خِلَافَةِ الْخُلَفَاءِ وَ قِرَّةِ الْعَيْنِينَ فِي تَفْضِيلِ الشَّيْخِينَ** شیعه را فرقه ضاله نامید.^۴

هرچند لحن شاه ولی الله دهلوی لطافت بیشتری از شیخ احمد سرهندی دارد - و دکتر محمد اکرام^۵ کوشیده است، دیگاه او را نسبت به شیعه معتدل نشان دهد و از قول فرزندش نقل میکند که پدرش هرگز به کفر شیعه فتوا نداده است - اما چنانکه گفته شد، عبارات وی در دو کتاب مذکور، چنین عداوتی را تداعی می‌کند. او نسبت به شیعه ادعا می‌کند که آنان

۱. شاه ولی الله دهلوی، **تحفة الموحدين**، (دهلی، ۱۸۹۴)، صص ۶ - ۲۹.

۲. مشیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در هند، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۳۳۹.

۳. موثقی، سید احمد، جنبش‌های اسلامی، ص ۱۹۵.

۴. شاه ولی الله دهلوی، **قِرَّةِ الْعَيْنِينَ فِي تَفْضِيلِ الشَّيْخِينَ**، صص ۱۶۹ - ۱۷۰.

۵. شیخ محمد اکرام، رود کوش، ص ۵۴۹.

به ثقه بودن قرآن اعتقاد ندارند و در ختم نبوت، عقیده زندقه را پیش گرفته‌اند.^۱ این ادعاها نیز همانگونه که مشاهده می‌شود، هیچ ربطی به شیعه ندارد و هرگز شیعه نسبت به قرآن و ختم نبوت دیدگاهی غیر از دیدگاه اسلام ندارد.

از طرف دیگر، آموزه‌های شاه ولی‌الله در مسایلی مانند توسل، شفاعت و مفهوم عبادت، با نظریات شیعه تفاوت دارد و در این عرصه، اندیشه ولی‌الله به اندیشه وهابی نزدیک می‌شود. البته این نگاه افراطی به شیعه، میراث آموزش و تعلیمی است که وی همزمان با معاصر خود محمد بن عبدالوهاب در نجد و حجاز داشته است. همچنین تأثیر پذیری وی از ابن تیمیه در مفاهیم توحید، شرک، کفر و ایمان، وی را به چنین موضع گیری‌هایی سوق داده است.^۲ در طول قرن هیجدهم و نوزدهم، بسیاری از مدارس دینی، براساس مشرب شاه ولی‌الله دهلوی اداره می‌شد که بر تفسیر - روایی - و آموزش حدیث تمرکز و با عقل مخالفت می‌کردند.

د) شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۱۵۹-۱۲۳۹ق)

هرچند شاه ولی‌الله دهلوی، دیدگاه‌های تندی نسبت به شیعه ارایه کرد، اما فرزندش شاه عبدالعزیز دهلوی معروف به «سراج الہند» به حرکت ضد شیعی در این منطقه، شتاب بیشتری بخشید. شاه عبدالعزیز بیش از پدر به دیدگاه‌های تکفیری و تفرقه‌آمیز نزدیک شد و نه تنها فضای گفت و گوی علمی را از میان برد، بلکه با قلمی گزنده و به دور از ادب، کتاب **تحفه اثنی عشریه** را به زبان فارسی علیه شیعه نگاشت؛ که آتش احساسات شیعی علیه اهل سنت و تحریک جریان‌های تند و افراطی علیه شیعه را به دنبال داشت. به گفته مرحوم میر حامد حسین:

در این کتاب، عقاید و آرای شیعه به طور عموم و فرقه اثنا عشریه را به خصوص، در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامی معتقدات و اعمالشان، به عباراتی خارج از نزاکت و کلماتی بیرون از آداب و سنن مناظره و به

۱. شاه ولی‌الله، قرۃ العینین فی تفضیل الشیخین، صص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. برای آشنایی با اندیشه ابن تیمیه ر.ک: **منہاج السنۃ النبویۃ** که به زبانهای مختلف در اینترنت آمده است.

شیوه کتب نوآموزان - که به خطاب نزدیک تر است تا به برهان - مورد حمله و اعتراض قرار داده ... کتاب را مملو از افتراءات و تهمت‌های شنیعه ساخته است.^۱

در حالی که استعمار انگلستان، سرزمین هند را چپاول می کرد و دین هندوئیسم کیان مسلمانان را تهدید می کرد، عبدالعزیز ضربات جبران ناپذیری بر تقریب میان مذاهب در این منطقه وارد کرد. محمدرضا حکیمی در تأثیرات این کتاب بر جامعه اسلامی می گوید: باری؛ این کتاب بدین گونه انتشار یافت و باعث تشتت جبهه اسلامی هند شد و در دل برادران مسلمان، نسبت به یکدیگر کینه و نفرت پدید آورد و صفای مسجد و محراب و شکوه رمضان و عاشورا را کدر ساخت و طنین باحشمت بانگ «الله اکبر» و وحدت جهت قبله را که دل دشمن را آب می کرد و جان بهود و نصارای استعمارگر را می گذاخت، دستخوش نابه سامانی و تزلزل ساخت. سپس برخی دیگر از جان‌های تاریک و ایادی شر، به گونه‌ای دیگر به نشر و تکثیر کتاب پرداختند.^۲

کتاب تحفه در حقیقت برگردانی است فارسی از کتاب دیگری با نام **الصواعق الموبقة لآخوان الشیطان و الضلال و الزندقه**، نوشته شخص متعصبی با نام نصرالله کابلی که عبدالعزیز بدون هیچ تغییری آن را ترجمه کرده و با نام خود به چاپ رسانیده است.^۳ این کتاب نیز مانند **الرد علی الروافض** شیخ احمد سرهندی، مملو از اکاذیب و نسبت‌های ناروا به شیعه است و در دوازده فصل تدوین یافته است. علمای شیعه ردیه‌های بسیاری بر این کتاب نگاشته‌اند،^۴ که مهمترین آنها - که نه تنها پاسخی به اوهام تحفه اثنی عشریه بود، بلکه

۱. سید میرحامد حسین هندی، **عبقات الأنوار**، ج ۶، ص ۱۱۹۸

۲. محمد رضا حکیمی، میرحامد حسین، ص ۱۱۸

۳. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۰، صص ۱۹۱-۱۹۲

۴. برخی از آناری که علیه تحفه اثنی عشریه توسط شیعیان شبه قاره تألیف شد، عبارتند از: سیف الله المسلول علی مخری دین الرسول، میرزا محمد اخباری (مقتول ۱۲۳۲)؛ احیاء السنة و الصوامر الالهیه، سید دلدار علی بن سید محمد معین نقوی لکهنوی، (م. ۱۲۳۵)؛ النزّهة الاثنی عشریه، میرزا محمد بن احمد خان طبیب کشمیری دهلوی (م. ۱۲۳۵). جدای از این آثار بیش از ۱۰ اثر دیگر نیز در این زمینه آمده است. ر.ک: سید محمد رضا حسینی، «معرفی کتاب عبقات الأنوار میرحامدحسین» در مجله پژوهش و

اثری مستقل در تبیین و دفاع از اندیشه شیعه شمرده می‌شد - کتاب گران سنگ **عبقات الانوار** تألیف عالم بزرگ هند، میرحامد حسین هندی است.^۱

اندیشه‌های ستیزجویانه، فرقه‌گرایانه و غیرعلمی شاه عبدالعزیز، زمینه را برای رویارویی بخشی از اهل سنت هند در برابر شیعه فراهم کرد که بعدها، پس از استقلال پاکستان به حرکتی اراهایی و تروریستی در برابر شیعیان مظلوم پاکستان تبدیل گردید.

(هـ) مکتب دیوبند (قبل از استقلال پاکستان)

پس از محدث دهلوی، اندیشه سلفی در دو حوزه عمل (جهاد) و حدیث‌گرایی، به پیش آمد و در قرن نوزدهم، مکتب دیوبند را پدید آورد. مکتب دیوبند آمیزه‌ای از اندیشه‌های شاه ولی الله دهلوی و شاه عبدالعزیز دهلوی بود. دیوبند منطقه‌ای در ایالت «اوترپرادش» هند است که توسط گروهی از علمای سلفی در سال ۱۲۸۳ق مدرسه‌ای به نام «دارالعلوم» در آن تأسیس شد. هدف از تأسیس این مدرسه، مبارزه با استیلای فرهنگی انگلستان بود؛ چه اینکه انگلستان، می‌کوشید از طریق کنترل آموزش و پرورش و توسعه روش آموزش غربی، استعمار را در کشور هند نهادینه کند. افرادی مانند مولوی محمد قاسم نانوتوی (متوفی ۱۲۹۴ق)، رشید احمد کنکوهی و... در تأسیس این مکتب نقش عمده را ایفا کردند. این مکتب با برپایی مدارس سنتی و با برنامه درسی خاصی کوشید تا از تأثیرگذاری روش آموزش بریتانیایی، جلوگیری کند.

سرعت رشد مکتب دیوبند، به سبب حمایت علما و پیروی مردم، زیاد بود و پس از مدتی مدارس دیوبندی در مناطق مختلف هند گسترده شد.

در مبانی دیوبند نیز شیعه ستیزی کاملاً مشاهده می‌شود. کتاب‌های مختلفی نیز توسط علمای دیوبند علیه شیعه نگاشته شده است. از جمله شخصیت‌های این مکتب که علیه شیعه قلم زده‌اند می‌توان به محمدقاسم نانوتوی، رشید احمد گنگوهی و خلیل احمد سهارانپوری، اشاره کرد. اما با این حال، وجود دشمن مشترک که همان هندوها و انگلیسی‌ها بودند،

حوزه ۲۸ (پاییز ۱۳۷۹).

۱. این کتاب در همین مجموعه مورد بررسی قرار گرفته است.

موجب عدم بروز اختلافات می‌شد. حتی هنگامی که در سال ۱۹۴۷م پاکستان از هند جدا شد، شیعیان دوشادوش اهل سنت برای استقلال تلاش کردند. محمدعلی جناح بنیانگذار پاکستان نیز که خود شیعه بود، پس از استقلال پاکستان، شخصی شیعه به نام محمدعلی تقوی را به عنوان اولین شهردار کراچی (پایتخت) تعیین کرد. وی نیز در اولین ماه محرم پس از استقلال، دسته‌جات عزاداری و سینه‌زنی را در کراچی به راه انداخت. در آن زمان سیاستمداران مسلم لیگ از جمله لیاقت علی خان که سنی بود، در مراسم عزاداری حسینی شرکت می‌کردند و حساسیتی در این خصوص وجود نداشت. همچنین در قانون اساسی پاکستان هیچ اشاره‌ای به مذهب نشده و این خود، مؤید این نکته است که تدوین‌کنندگان آن، در جهت وحدت ملی وعدم توجه به حساسیت‌های مذهبی - فرقه‌ای گام برداشته‌اند. این عدم حساسیت به حدی بود که در سرود ملی این کشور، از پاکستان به نام کشور حسین یاد شد.^۱

اما شاید هیچ کس در آن زمان تصور نمی‌کرد، حرکتی که برای مبارزه با استعمار انگلستان و انسجام مسلمانان هند، شکل گرفته است، روزی به حربه‌ای برای مسلمان کشی توسط گروهی که خود را به مکتب دیوبند نسبت می‌دهند، تبدیل شود.

(و) مکتب دیوبند (پس از استقلال پاکستان)

مکتب دیوبند پس از استقلال پاکستان به سوی افراطی‌گری پیش رفت و نوک حملات خود را به طرف شیعیان پاکستان نشانه گرفت. دو دولت ایوب‌خان و ضیاءالحق بیش از همه در ایجاد چنین وضعیتی نقش داشتند؛ به ویژه در دوران ضیاءالحق که با شعار اسلامی کردن پاکستان، کشور به سوی رادیکالیزم مذهبی و فرقه‌گرایی سوق داده شد و خشونت و افراط‌گرایی به اوج رسید.

البته مکتب دیوبند پس از استقلال پاکستان به صورتی منسجم نبود و طیفی از گروه‌های معتدل و تندرو را تشکیل داد که اجمالاً می‌توان آنها را در سه گروه خلاصه کرد:

۱. گروه معتدل: این گروه وابسته به حزب جمعیت العلمای اسلام، شاخه فضل الرحمن

۱. ویلفرد، کنت ویل اسمیت، اسلام در جهان امروز، ترجمه حسینعلی هروی (نشر دانشگاه تهران).

است که می‌کوشد اهداف خود را در قالب مبارزات انتخاباتی و از طریق به دست آوردن فرصت‌های سیاسی دنبال کند. این حزب که ادامه حزب جمعیت علمای هند است، در پاکستان به نام «جمعیت علمای اسلام»، تغییر نام داد.

۲. گروه تندرو: این گروه را حزب «جمعیت العلمای اسلام شاخه سمیع الحق» در پیشاور پاکستان نمایندگی میکند. این حزب نسبت به شاخه فضل الرحمن، دیدگاه‌های افراطی‌تر و فرقه‌گرایانه‌تری دارد و طالبان نیز محصول عملکرد این گروه است. طالبان با کمک‌های مالی و تبلیغات عربستان و همچنین مدارس دیوبندی افراطی و تسلیحات امریکا شکل گرفت. ۳. گروه‌های تروریستی: گروه‌های تروریستی، شاخه‌ای از دیوبندی‌ها هستند که رسماً مسلمانان دیگر را کافر شمرده و به همین سبب آنان را مهدورالدم می‌شمارند. بمب‌گذاری‌ها، ترورها و جنایات دیگری که در این کشور انجام می‌شود، توسط این گروه‌ها صورت می‌گیرد؛ گروه‌هایی مانند سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، لشکر طیبه و ... که همه رویکردی کاملاً خشونت طلب داشته و به فکر حذف فیزیکی رقبا هستند.

در این میان، حرکتی تبلیغی که ماهیت دیوبندی داشت، توسط مولانا محمد الیاس آغاز شد و دامنه آن، سراسر هند را فراگرفت و اکنون در بیش از ۱۰۴ کشور دنیا شعبه دارد. این حرکت در توسعه و ترویج مکتب دیوبند در شبه قاره و آسیای میانه، ایران، افریقا و بسیاری از سایر مناطق جهان نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند.^۱

ز) اهل حدیث (غیر مقلدین)

یکی از گرایش‌های سلفی‌گری در منطقه شبه قاره، اهل حدیث هستند. البته مراد از اهل حدیث در اینجا غیر از اهل حدیث به معنای مصطلح در صدر اسلام است. به عقیده برخی، این گروه یکی از دو شاخه نشأت گرفته از مکتب فقهی ابوحنیفه است که دیگری مکتب تصوف نام دارد.^۲ اما با عنایت به سابقه تصوف و روشن بودن خاستگاه تصوف،^۳ چنین

۱. برای آشنایی بیشتر با شبکه جهانی جماعت تبلیغ ر.ک: علی زاده موسوی، سید مهدی، جنبش جماعت تبلیغ (نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان، ۱۳۷۹).

۲. صافی، قاسم، سفرنامه پاکستان، ص ۱۸۲. (کلمه، ۱۳۶۶)

۳. برای بررسی تاریخ تصوف در هند ر.ک: رضوی، سید اطهر عباس، تاریخ تصوف در هند، ترجمه منصور

سخنی صحیح به نظر نمی‌رسد. احتمالاً مکتب اهل حدیث فعلی پاکستان، شاخه‌ای از مکتب اصلاحی شاه ولی الله است. مولانا قمر احمد عثمانی درباره‌ی وابستگی مکتب اهل حدیث به اندیشه‌ی اصلاحی شاه ولی الله می‌گوید:

افکار شاه ولی الله، تمامی شبه قاره هند را تحت تأثیر قرار داد و شمع آزادی تفکر و اجتهاد - که او برافروخته بود - منشأ پیدایش دو گروه جدید گردید. این دو گروه خود را منتسب به شاه ولی الله می‌دانند: یکی، جماعت اهل حدیث و دیگری جماعت علمای دیوبند.^۱

چنانکه از نام اهل حدیث پیداست، آنان منابع فقه را به قرآن و سنت منحصر می‌کنند و به همین جهت اجماع و آرای علمای اولیه را به شدت نقد می‌کنند. به نظر قمر احمد عثمانی، انتقادات مداوم اهل حدیث از علمای پیشین، قداست هزار ساله‌ی ائمه فقه را از بین برده است.^۲ به گفته احسان الهی ظهیر، عالم اهل حدیث: «تقلید از علما و اندیشمندان یک نسل و یا یک مقطع زمانی خاص، نه تنها جایز نیست، بلکه نادرست و اشتباه است.»^۳ چنین دیدگاه‌هایی، این گروه را به وهابیت نزدیک می‌کند. آنان نیز همانند وهابیون، تقلید را جایز نمی‌دانستند، ائمه فقه اهل سنت را نقد می‌کنند و با مراجعه به ظاهر احادیث و نقل‌گرای مفرط، عقل و جایگاه آن را نادیده می‌گیرند.

این گروه نیز مانند وهابیون، نه تنها شیعه، که مسلمانان دیگر را نیز نقد می‌کنند. به گفته ایوبه روا، طلاب افغانستانی که در مدارس اهل حدیث درس خوانده بودند:

هنگام بازگشت به افغانستان در مقابل تصوف و مذهب حنفی مبارزه کردند. مثلاً زیارتگاه‌های محلی را تخریب نمودند. حنفی‌ها معمولاً آن طلبه‌های اهل حدیث را وهابی مینامیدند؛ لیکن خود طلبه‌ها، خود را سلفی می‌گفتند. روابط آنها با ملاهای سنتی حنفی متشنج شد و به برخوردهای

معتمدی (تهران، مرکز).

۱. قمر احمد، عثمانی، مذهبی جماعتون کافکری جایزه (بررسی فکری گروههای مذهبی) (اسلام برترن، لاهور، ۱۹۹۹م)، ص ۹۵.

۲. همان

۳. جاوید جمال دسکوی، علامه احسان الهی ظهیر (جنگ پبلشرز، لاهور، ۱۹۹۰م)، ص ۱۰۰

مسلحانه محلی انجامید.^۱

این گروه در پاکستان، به دنبال ایجاد یک جامعه سنی مبتنی بر کتاب و سنت و عملکرد خلفای راشدین هستند.^۲ البته بیش از آنکه مانند سلفی‌گری وهابی و شاخه افراطی مکتب دیوبند، به دنبال تکفیر و تهییج برای انجام عملیات‌های تروریستی باشند، رویکرد مذهبی و فرهنگی دارند. تأسیس مدارس، مساجد و انجام امور تبلیغی از مهمترین فعالیت‌های آنان است. مرکز اصلی این گروه در گوجران‌واله، از توابع استان پنجاب قرار دارد.^۳

اما در میان اهل حدیث احسان الهی ظهیر استثناست. وی دیدگاهی به شدت فرقه‌گرایانه داشت و سلفی‌گری وهابی، بیشترین بهره برداری را از وی کرد. او با تندروی‌هایی که در این زمینه داشت، موجب شد، جمعیت اهل حدیث که حزب رسمی مکتب اهل حدیث بود، به دو شاخه تبدیل شود و بسیاری از علمای اهل حدیث از او برائت بجویند. وی با نگاشتن کتاب‌های بسیار تند علیه شیعه، آتش نفاق راه، علاوه بر اینکه میان مسلمانان سنی برافروخت، میان شیعیان و اهل سنت نیز شعله‌ور کرد. او با متهم کردن شیعه به قایل بودن به تحریف قرآن^۴ و مخدوش کردن جایگاه اهل بیت^۵ شیعه را خارج از اسلام می‌شمارد.^۶ روش‌های تند و افراطی احسان الهی ظهیر، تأثیرات بسیار شدیدی در کینه توزی اندیشه‌ورزان اهل سنت نسبت به شیعیان داشت. وی در یک حادثه بمب‌گذاری در سال ۱۹۸۷م از دنیا رفت.

چنین دیدگاه‌های شیعه ستیزانه‌ای، وهابیون را به شدت وسوسه کرد که از وی کمال بهره برداری را بکنند. کتاب‌های وی توسط سلفیون وهابی، با تیراژهای بالایی چاپ و در سطحی وسیع منتشر می‌شوند.^۷

۱. اولویه روا، افغانستان و بیداری جهان اسلام، ترجمه اسماعیل حکیمی
۲. خورشید احمد ندیم، اسلام اور پاکستان (اسلام و پاکستان) (ندیم، لاهور، ۱۹۹۵م)، ص ۱۲۹
۳. عارفی، محمد اکرم، جنبش اسلامی پاکستان (قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش) ص ۱۱۵
۴. احسان الهی ظهیر، الشیعة و القرآن. در پاسخ به این کتاب، جوابیه ای با عنوان سلامة القرآن من التحريف توسط دکتر فتح الله نجارزادگان، توسط انتشارات اسوه به چاپ رسیده است.
۵. احسان الهی ظهیر، الشیعة و اهل البيت
۶. احسان الهی ظهیر، الشیعة و السنة
۷. در کتاب فروشیها و کتابخانه‌های عربستان، معمولاً کتاب‌های الهی ظهیر بر ضد شیعه وجود دارد. پاسخ

در میان اهل حدیث، تنها شخصیتی که تا این حد، آلت دست وهابیون قرار گرفت همو بود و چنانکه گفته شد، بیشتر اهل حدیث رویکرد فرهنگی و مذهبی دارند. رابطه اهل حدیث با سلفیون عربستان سعودی زیاد است و عربستان نیز با توجه به دیدگاه‌های تندی که این گروه بر ضد مسلمانان دیگر، از جمله اهل سنت و شیعه دارند، به شدت از آنان دفاع می‌کند.^۱ چنانکه مشاهده می‌شود، دیدگاه‌های اهل حدیث، با سایر اهل سنت و حتی با دیدگاه سلفی‌گری دیوبندی تفاوت دارد؛ چه اینکه سلفیون دیوبندی پیرو مکتب حنفی هستند، اما سلفی‌گری اهل حدیث، تقلید را جایز ندانسته و احکام را مستقیماً از کتاب و سنت استخراج می‌کنند. آنان نیز به شدت با تصوف مخالفند؛ در حالی که دیوبندیها، طریقتی و پایبند به تصوف هستند.

اهل حدیث از نظر فکری به وهابیت نزدیک هستند و وهابیون نیز به شدت از آنها حمایت مالی می‌کنند. بی‌شک نسبت به سایر مسلمانان نیز مواضع آنان کاملاً روشن است؛ به گونه‌ای که هیچیک از فرق اسلامی را بر نمی‌تابند.

۲- مکتب بریله (بریلوی)

در برابر اندیشه اهل حدیث و در رأس آن، مکتب دیوبند، مکتب بریلوی^۲ قرار دارد که در هند و پاکستان پیروان بسیاری دارد و تعاملات پیروان آن با شیعه به مراتب بهتر از دیوبندیان است. به همین سبب هرگز نمی‌توان آنان را در کنار سلفیان شبه قاره قرار داد. بنیانگذار مکتب بریله، احمد رضا خان بریلوی (۱۲۷۲-۱۳۴۰هـ/ ۱۸۵۶-۱۹۲۱م) از عرفا، دانشمندان و مؤلفان شبه قاره است. مکتب بریلوی آمیزه‌ای است از تسنن و تصوف که وجه اخیر در آن نمایانتر است. این مکتب تا حدود زیادی بر آرای شیخ عبدالحق محدث دهلوی متکی است که در نوشته‌های احمد رضا به آثار او بسیار استناد می‌شود. مجموعه فتاوی او به نام

کتابهای احسان الهی ظهیر توسط علمای شیعه، در کتابهای بسیاری آمده است که میتوان از کتابهای مرحوم علامه عسکری و یا برخی از تک نگاریها در این زمینه نام برد.

۱. محمد اکرم عارفی، جنبش اسلامی پاکستان، ص ۱۱۹

۲. با عنایت به اینکه مهمترین مخالف اهل سنت سلفیون در شبه قاره، بریلوی ها هستند و جمعیت آنان از سلفیون دیوبندی در پاکستان امروز بیشتر است، عقاید آنان با تفصیل بیشتری بیان خواهد شد.

العطايا النبوية في الفتاوى الرضوية در دوازده مجلد بزرگ گرد آمده است. او بر خلاف سلفی‌ها، شأن و جایگاه بالایی برای امامان شیعه قایل است و کتابی در مناقب اهل بیت (علیهم‌السلام) تألیف کرده و منظومه‌ای نیز در ستایش آنان موسوم به **شجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء** سروده است.^۱

اگر بگوئیم این مکتب برای مقابله با آرای افراطی ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب و مروّجان هندی آثار وی، مانند خاندان دهلوی، تأسیس شده است، سخن گزافی نگفته‌ایم. احمدرضا، ابن تیمیه را «ضالّ و مضلّ»^۲ و اسماعیل دهلوی را «طاغیة النجدیة» و کتاب او را «کفریات» می‌شمارد.^۳

در مکتب بریلوی، عناصر فراوانی از تشیع راه یافته و امامان شیعه (علیهم‌السلام) از قداست بسیاری برخوردارند.^۴ وی قایل به وجود دائمی چهل تن به عنوان ابدال و شماری از اولیاءالله در میان امت اسلام است که به برکت آنان، بلاها دفع و رحمتها و نعمتهای الهی نازل می‌شوند. بریلوی نظریه‌ای با عنوان «ضرورت وجود غوث» عرضه کرده و در آن، وجود امام حیّ و حاضر را ضروری می‌داند و ولایت تکوینی را در خور کسانی می‌شمارد که حکومت ظاهری را در اختیار نداشته‌اند. بیشتر افرادی که او مصداق شناخته شده غوث می‌شمارد، امامان شیعه‌اند. به عقیده وی، پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و سه خلیفه، یکایک امامان تا امام عسکری (علیه‌السلام) به مرتبه غوثیت رسیدند و پس از آنها، غوثها نایبان همین امامان بودند تا نوبت به عبدالقادر گیلانی رسید که افراد پس از او نایب وی خواهند بود، تا سرانجام امام مهدی به مقام غوثیت کبری نایل شود.

بریلوی اصل عقیده به مهدی را مسلم میدانند و با استفاده از پاره‌ای منابع، ظهور او را در

۱. ثبوت، اکبر، مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایران در آنها، (دهلی نو، ۱۳۷۴ش)، صص ۸۷-۹۰؛ بریلوی، احمد رضا، حدائق بخشش، (۱۴۰۳)، ج ۲، صص ۳۲-۳۶ و ص ۴۲.

۲. بریلوی، احمد رضا، المستند المعتمد بناء نجاه الابد، ضمیمه: المعتقد المنتقد، از فضل الرسول قادری، (استانبول، ۱۹۷۳)، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۲۴۱.

۴. ثبوت، اکبر، مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایران در آنها، (دهلی نو، ۱۳۷۴ش)، صص ۸۷.

۱۸۰۰ هجری قمری پیش بینی می‌کند.^۱ به اعتقاد او، مهدی حکومت حقه ظاهری و غوثیت را با هم خواهد داشت. در پاره‌ای از سروده‌های وی، مهدی شخصیتی زنده است که نباید در انتظار تولد او بود.^۲

برخی از آرا و عقاید بریلویان که در نقطه مقابل سلفیان قرار دارند عبارتند از:

(۱) تأکید بر شفاعت؛^۳

(۲) اصرار بر امکان و وقوع کرامات بسیار برای اولیا؛

(۳) عقیده به شئون و مقامات و اقتدار و تصرفات خارق‌العاده برای پیامبر و اولیا (علیهم‌السلام) پس از مرگ در برزخ و پافشاری بر مشروعیت نذر برای اولیا و استمداد از ایشان؛^۴

(۴) تأکید بر برگزاری مراسم به مناسبت سالروز تولد و وفات پیشوایان دین و طریقت، زیارت خاک‌جای آنان، بنا کردن بارگاه بر آرامگاه‌هایشان، احترام به مقابر و توسل به آنها؛^۵

(۵) مخالفت با وهابیان. وی حکومت سعودی را پرورده سیاست انگلیس می‌داند؛^۶

(۶) عقیده به مسدود بودن باب اجتهاد و اینکه همه مسلمان باید از یکی از چهار امام معروف سنی پیروی کنند. بریلوی اثر مستقلی هم در ردّ ادعای سنیانی که تقلید مطلق از یکی از چهار مذهب را نمی‌پذیرند، نوشته و در آن، به ویژه از نذیر حسین دهلوی سخت انتقاد کرده است؛

۱. بریلوی، احمد رضا، *الدولة المکیة بالمادة الغیبیة*، ضمیمه: اثبات النبوة، از احمد فاروقی سرهندی، (استانبول، ۱۹۸۳)، ص ۸۴.

۲. بریلوی، احمد رضا، *حداق بخشش*، (دهلی ۱۴۰۳)، ج ۲، صص ۷۰ و ۷۲.

۳. همان، *الدولة المکیة*، صص ۸۷ و ۱۳۵-۱۳۷؛ همو، *المستند المعتمد*، ص ۱۳۳.

۴. ثبوت، اکبر، *مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایرانی در آنها*، ص ۸۷.

۵. حسنی، عبدالحی، *نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر*، (ج ۸)، ص ۴۴؛ ثبوت، اکبر، *مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایران در آنها*، صص ۹۱-۹۲؛ رحمانعلی، *تذکره علمای هند*، (لکهنو، ۱۹۱۳)، ص ۱۷؛ که می‌نویسد احمد رضا اثر مستقلی درباره احترام به مقابر نوشته است.

۶. تهلتی، محمد عاشق، *القول الجلی فی ذکر آثار الولی*، با اختتامیه‌ای به قلم ابوالحسن زید فاروقی (چاپ ابوالنصر انس فاروقی، دهلی ۱۹۸۹)، صص ۵۴۷ - ۵۴۸.

۷) ستایش بسیار از برخی صوفیان، به ویژه عبدالقادر گیلانی، پیشوای سلسله قادریه^۱ که مراسم سالگرد درگذشت او را با شکوه بسیار در یازدهم ربیع الاول هر سال برگزار می کنند.

چنانکه مشاهده می شود اعتقادات بریلوی کاملاً در مقابل اعتقادات سلفیان است. او با وهابیان (و به قول او: نجدیان) به شدت مخالف بود و در برانگیختن سنیان هند و حجاز برضد آنها می کوشید. لبه تیز دشمنی احمد رضا خان، دیوبندیان و جماعتی که به تأسیس ندوة العلماء برخاستند - و آرائی کم و بیش مشابه با وهابیان دارند - بود و در رد ایشان و وهابیان، بیش از دوپست اثر پدید آورد.^۲

بریلوی با مدرنیستها از جمله «سر سیداحمدخان» و پیروان او نیز سخت مخالف بود و با تفاسیر طبیعت گرایانه ای که روشنفکران از دین می کردند موافق نبود.^۳

بریلویان اتحاد با هندوان را سرسختانه رد می کردند و از نظریه دو قومیتی مردم شبه قاره - که به تقسیم این سرزمین و تشکیل کشور پاکستان منجرشد - حمایت می کردند و در این باره، مواضعی نزدیک به برخی از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، مانند محمد علی جناح، فاطمه جناح و آقاخان، داشتند.^۴

چهار سال پس از وفات احمد رضا، خلیفه او نعیم الدین مرادآبادی، سازمانی سیاسی - مذهبی به نام «کنفرانس سراسر هند» در مرادآباد تشکیل داد که شعبه‌هایی در سراسر هند داشت. این سازمان در ۱۹۴۷م از استقلال پاکستان حمایت کرد و پس از تشکیل کشور پاکستان، در سال ۱۹۴۸م جای خود را به «جمعیت علمای پاکستان» داد که از احزاب فعال در دوره ضیاءالحق بود.

۱. بریلوی، احمد رضا، *الدولة المکیة*، ص ۱۱۵.

۲. بریلوی، احمد رضا، *الدولة المکیة بالمادة الفیئیت*، ضمیمه: اثبات النبوة، از احمد فاروقی سرهندی، (استانبول، ۱۹۸۳)، ص ۸؛ حسنی، عبدالحی، *نزہة الخواطر و بهجة المسامح والنواظر* (حیدرآباد دکن، ۱۹۶۲-۱۹۸۹)، ج ۸، ص ۴۳؛ نمونه انتقادهای وی به این دو دسته نیز در: بریلوی، احمد رضا، *المستند المعتمد*، صص ۱۴۲، ۱۵۲-۱۵۳، ۲۴۰-۲۴۸ و ۲۵۰-۲۵۱.

۳. بریلوی، احمد رضا، *المستند المعتمد بناء نجاه‌الاید*، ضمیمه: *المعتقد المنتقد*، از فضل الرسول قادری، (استانبول، ۱۹۷۳)، صص ۲۳۶-۲۳۷.

۴. ثبوت، اکبر، *مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایرانی در آنها*، صص ۹۵-۹۶.

بریلویان مدارس دینی بسیاری در هند و پاکستان دارند؛ در سال ۱۹۷۲م حدود ۱۲۴ مدرسه در پاکستان داشته‌اند.^۱ مراکز پژوهشی معروفی نیز در کراچی، لاهور، مبارک پور، منچستر و استانبول دارند.^۲

بزرگترین چالش در برابر حرکت سلفی شبه قاره - که امروزه در قالب مکتب دیوبند، مطرح شده است - مکتب بریلوی است و امروزه اگرچه از نظر جمعیتی، در پاکستان اکثریت با آنان است، اما به دلیل سیاسی نبودن، قدرت چندانی در عرصه سیاسی و مذهبی ندارند. جالب آنکه هر چند مکتب بریلوی نیز از نظر فقهی پیرو مکتب ابوحنیفه است، اما دیوبندیان را تا حد کفر نکوهش می‌کنند و گاه اگر یکی از دیوبندیان در مساجد آنها نماز بخواند، محل آن را شستشو می‌دهند.

نتیجه

همانگونه که مشاهده شد، فضای مذهبی شبه قاره، فضایی کاملاً متنوع و در عین حال ستیزه جویانه است و این ستیز، نه تنها میان اهل سنت و شیعه، بلکه در میان نحله‌های مختلف فکری اهل سنت نیز وجود دارد.

اجمالاً برخی از گروه‌های موجود در منطقه شبه قاره عبارتند از:

ردیف	جناح مذهبی	حزب مذهبی - سیاسی	انگیزه تأسیس
۱	دیوبندی	جمعیت العلمای اسلام	مبارزه با عقاید شیعه و صوفیه
۲	بریلوی	جمعیت العلمای پاکستان	مبارزه با مکتب دیوبندی
۳	اهل حدیث	جمعیت اهل حدیث	مبارزه با مکتب اهل تقلید
۴	دیوبندی	سپاه صحابه	مبارزه با شیعه و نفوذ ایران
۵	شیعه اثناعشری	تحریک جعفریه	دفاع از حقوق شیعه و مبارزه با سنی کردن پاکستان

با توجه به این فضای متنوع، هرگز نباید مواضع تمامی اهل سنت را در برابر شیعه، به

۱. نذراحمد، حافظ، *جائزه مدارس عربیه مغربی پاکستان*، (لاهور، ۱۹۷۲)، جاهای متعدد.

۲. ثبوت، اکبر، *مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایرانی در آنها*، ص ۹۶.

یک صورت تصور کرد؛ در حالی که برخی به اباحهٔ خون شیعه فتوا می‌دهند، گروهی مانند بریلوی‌ها، در مراسمات رسمی شیعه شرکت فعال دارند و در حالی که سلفیان شبه قاره قایل به حرمت مراسم مولد النبی هستند، بریلویان، بزرگترین مراسم مولد النبی را برای پیامبر و ائمه علیهم‌السلام برگزار می‌کنند.

همچنین در یک گرایش خاص مانند مکتب دیوبند نیز، چندین گرایش دیده می‌شود که هر یک، مواضع خاصی نسبت به شیعه دارند.

از آنچه گفته شد، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که در تعامل و تقابل با اهل سنت شبه قاره، نباید از یک الگوی خاص پیروی کرد و همه را در یک سطح قرار داد؛ بلکه با توجه به مواضع هر یک از آنان نسبت به شیعه، روش تعامل و تقابل خاصی را باید اتخاذ کرد.